



روزانه ها ...



پیوندها قلم ها



خانه



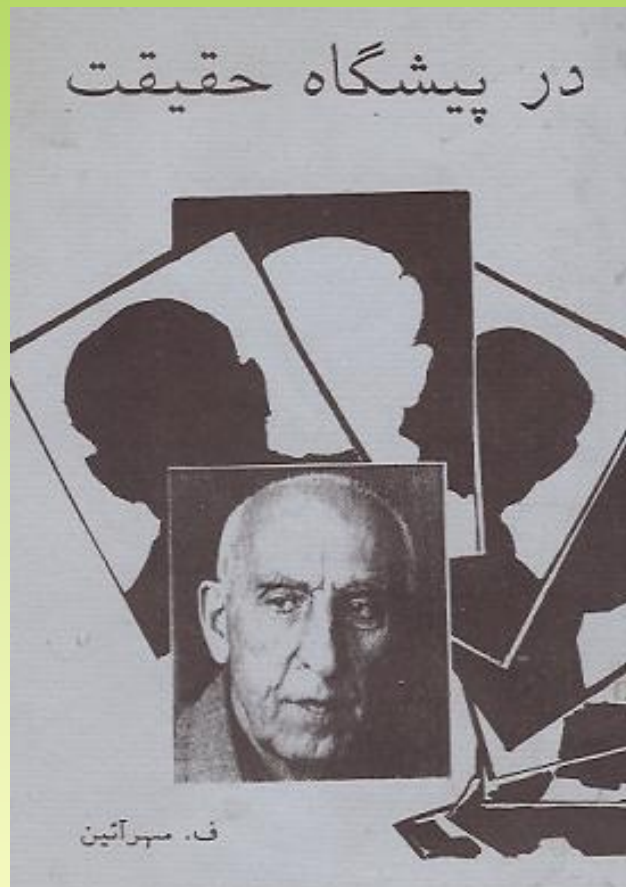
آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست و نه به انتقاد ؛ تنها برای خواندن ست و ...



آراد (م.) ایل بیگی گاه روزانه های دیروز ... و امروز

458

« حزب توده » ، « عاملِ شوروی » ، « عاملِ انگلیس » ؟ یا هر دو ؟



در پیشگاه حقیقت

نویسنده: ف. مهران

چاپ نخست: دی ماه ۱۳۷۲

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

طرح روی جلد: خاور

فهرست

پیش سخن

۷

بخش نخست:

اسناد و مدارک سخن می‌گویند

۱۵

- همکاری حزب توده با انگلستان...

۳۰

- پایان جنگ دوم و... همکاری حزب توده با انگلستان

۳۴

- ابعاد همکاری حزب توده با انگلستان

۴۰

- نام همکاران سیاسی حزب توده در فهرست سهامداران

شرکت نفت

۴۵

- خانواده فرمانفرمایان... رکن سیاسی-اطلاعاتی انگلستان

۴۲

- کیانوری و حادثه تیراندازی به شاه

۶۹

- فرار کیانوری و رهبران دیگر از زندان

۷۶

- «فرار» دوم کیانوری

۸۸

- «نخستین معارفه» با سیدضیاء

۹۵

- ترکیب رهبری حزب توده و گرایش مسلط بر آن

بخش دوم:

کارهای حزب توده و رهبری آن خود بهترین گواه...

۱۱۱

- حزب توده و نهضت ملی شدن نفت

۱۴۳

- حزب توده در برابر قیام سیام تیر

بخش سوم:

سیاست حزب توده در برابر مصدق

و نهضت نفت پس از سیام تیر

۱۶۵

- روش حزب توده در برابر کودتای ۲۸ مرداد

۱۸۷

- باز چندکلمه درباره سازمان افسری

۱۹۷

- اشتباه یا خیانت؟

۲۰۸

- نتیجه‌گیری

* چند اشاره تکمیلی

۲۲۲

- دربه‌در در جستجوی عنوان قهرمانی «شاه‌کشی»

۲۲۹

- اشاره‌ای به افاضات تهرانی درباره مجاهدین...

ضمائم

۲۳۲

- ضمیمه شماره ۱

۲۴۳

- ضمیمه شماره ۲

۲۵۲

- ضمیمه شماره ۳

۲۶۲

- ضمیمه شماره ۴

۲۸۵

- ضمیمه شماره ۵

۲۸۶

- ضمیمه شماره ۶

۳۱۷

- ضمیمه شماره ۷

۳۵۶

- ضمیمه شماره ۸

۳۸۳

- ضمیمه شماره ۹

۳۹۸

- ضمیمه شماره ۱۰

همکاری حزب توده با انگلستان یا پیدایش حزب
و تحت پوشش مبارزه با فاشیسم آغاز می‌شود

ایرج اسکندری در خاطرات سیاسی خود، ضمن سخن از جریان‌ات مربوط به آغاز تشکیل حزب توده می‌گوید: «... ما می‌خواستیم که یک روزنامه ضد فاشیستی تشکیل دهیم و انجام این مقصود مستلزم تحصیل امتیاز بود و ما آنرا نداشتیم. پس از انتشار اعلامیه حزب و تشکیل کنفرانس، مصطفی فاتح در این حیص و بیص با ما تماس پیدا کرد. در آنوقت فاتح با علوی و طبری ارتباط داشت و آنها را می‌شناخت، در قسمت تبلیغات سفارت انگلیس برای آنها به عنوان ترجمه و غیره کاری درست کرده بود که از آنجا حقوق می‌گرفتند. طبری و علوی نزد میس لمپتون در یک دفتر تبلیغاتی که داشتند ادنباله جمله در متن اصلی گسیخته شده است... از طریق آنها فاتح خواست با من ارتباطی بگیرد. یک وقتی از من گرفت و ملاقاتی بین من و فاتح به عمل آمد. در

آنتوقع ما ایا و امتناعی از ملاقات با آنها نداشتیم زیرا آنها جزو متفقین و بنابراین از نیروهای ضد فاشیستی بودند. در این ملاقات فاتح اظهار داشت چرا شما یک روزنامه ضد فاشیستی منتشر نمی کنید؟ ... به او گفتم امتیاز نداریم. گفت اگر شما، یعنی حزب توده، حاضر شود اتحادی بر ضد فاشیسم به وجود آورد، منم در آن شرکت می کنم و امتیاز روزنامه را هم برای شما می گیرم. به او گفتم من باید این مسئله را در کمیته مرکزی مطرح کنم تا بعد. موضوع را در کمیته مرکزی موقت طرح و آنها را در جریان گفتگوهای خودم با فاتح قرار داده و پیشنهاد وی را هم مبنی بر اینکه او حاضر است و می تواند امتیاز روزنامه ضد فاشیستی تحصیل و با ما اتحادی برقرار سازد و در تبلیغات ضد فاشیسم با ما همکاری کند به استحضار کمیته رساندم و نظر آنها را در این باره حویا شدم. البته در این باب من خودم نظر مثبت داده و اظهار داشتم که به عقیده من این یک وسیله ای است برای آنکه ما روزنامه ای به دست آوریم، بخصوص اینکه این شخص در پیشنهادش تکیه بر مبارزه ضد فاشیستی داشته و می گوید اکنون که قوای متفق شوروی و انگلیس وارد ایران شده و در راه مبارزه ضد فاشیستی همکاری و تشریک مساعی می کنند و شما هم معتقدید که در مرحله فعلی این مبارزه مقدم بر همه چیز است، لذا عقیده دارم که چنین کاری را می توان انجام و این پیشنهاد را قبول کرد. در آن جلسه اردشیر با این امر مخالفت کرد و استدلالش این بود که هرچه باشد این فاتح است، شرکت نفت جنوب است و فلان و صحیح نیست و خلاصه آنرا قبول نداشت.

من گفتم اینگونه مخالفت صحیح نمی باشد. اگر تصور می کنید چون فاتح رئیس شرکت نفت است می تواند کلاه سر من بگذارد این یک اشتباه است [!!!]. برای اینکه ما او را می شناسیم، اگر کسی بود که آشنایی به احوالش نداشتیم، آن مطلب جداگانه است ... گفتند حالا شما مجدداً یا او گفتگو بکنید بعد یک پیشنهاد منجزی به کمیته عرضه نمایند تا مبنای بحث و مذاکره قرار گیرد.

من بار دیگر با فاتح ملاقات و صحبت کردم. او گفت: اولاً شما

یک نفر را از حزب خودتان معرفی کنید که من امتیاز روزنامه را به نام او بگیرم، ثانیاً برای روزنامه یک هیئت تحریریه ای مرکب از پنج نفر تشکیل دهم، چهار نفر را کمیته مرکزی شما معلوم و تعیین بکنند، یکی هم من باشم به عنوان نفر پنجم هیئت تحریریه. با این ترتیب تبلیغاتمان را انجام می دهم. بعد به او گفتم که ما هیچگونه وسایلی در اختیار نداریم. این کار احتیاج به دفتری، اداره ای، لوازمی دارد. گفت من آنرا منقیل می شوم، جا و محل را فراهم و میز و صندلی و وسایل را تهیه می کنم. تلفن را هم برای شما می گیرم. خلاصه این کارهای فنی و اداری را چنانچه موافق باشید، انجام می دهم... ما صفر نوعی را که یک کارگر قدیمی بود و از زندان مرخص شده بود و بی پول و وضع خیلی بدی داشت اسماً به عنوان مدیر معرفی کردیم و قرار شد ماهی هشت تومان به او حقوق بدهند که زندگیش تأمین بشود... او [فاتح] می خواست که یک کسی آنجا باشد که بتواند او را آلت دست بکند، خیال کرده بود که به این ترتیب می تواند... به هر حال این امتیاز را فاتح برای ما گرفت و ما هم هیئت تحریریه ای از طرف کمیته مرکزی معلوم کردیم که از پنج نفر تشکیل می شد که چهار نفر از طرف ما و نفر پنجمی فاتح بود. چهار نفر عبارت بودند از دکتر یزدی، عباس تراقی، علوی و من... (۱).

پیش از آغاز گفتگو درباره مطالب فوق، لازم است به دو نکته اشاره

۱ ایرج اسکندری، خاطرات میامی، جلد دوم، به کوشش بابک اسپر خسروی و فریدون آذرینور. صفحات ۴۲-۴۸. البته تمامی این گشاده دستیهای مقامات انگلیسی برای کمک به حزب چپ (یا در حقیقت چپ نمایی) کشوری که تحت نفوذ استعماری خود تنهات از نظر آقای اسکندری و هكذا مصاحبه کنندگان با او ابری طبیعی می نماید. دنی اگر مثلاً همین فاتح در نخستین ملاقاتش از اسکندری پرسد (و فقط پرسد): راستی آدمی به نام یوسف (افتخاری)، کسی که احتساب نفت و اینها را ادر دوره رضاشاه زان انداخت و ساجرای احتساب دست او بود، این شخص چه شد؟ به زعم آقای اسکندری نفس همین پرسش دلیل قاطعی بر این مدعاست که نه تنها انگلیسها خیال اجیر کردن او را داشتند بلکه واقفاً و عملاً نیز در این کار موفق شدند. دلیل آن چیست

کنم:

- ۱- به طوری که مشاهده می شود ابتکار برقراری تماس و ارائه پیشنهادات مشخص در همه جا با مصطفی فاتح عامل مهم انتلیجنت سرویس و عالیترین مقام «ایرانی» شرکت نفت جنوب است.
- ۲- از چهار نفر عضو توده ای هیئت تحریریه، علوی قبلاً به صورت

دنباله زیر نویس صفحه قبل: خدا سی داد! به زعم آقای اسکندری اتحادیه کارگری که یوسف افتخاری سازمان داده بود انگلیسها برایش درست کرده بودند و غیره (همانجا، صفحه ۱۶). واقفاً راست گفته اند که: کافر همه را به کیش خود بندارد. آقای اسکندری می اندیشد چون انگلستان به سادگی موفق شده بود تنی چند از رهبران حزبی را با پرداخت حقوقی ماهیانه اجیر و به سود سیاست خود در ایران به کار گیرد حتماً درباره یوسف افتخاری نیز به مقصود خود نایل آمده است. در حالیکه به گواهی تاریخ و همه شاهدان صادق رویدادهای آن دوران که چشمی برای دیدن حقایق و شبامتی برای بازگو کردن آنها داشتند یوسف افتخاری یکی از رهبران خود ساخته جنبش کارگری ایران و دارای استقلال رای و نظر بود و اینها را نه در کلاسهای دانشگاه و از لایزال متون تئوریک بلکه در مکتب زندگی آموخته بود. اتحادیه کارگری سازمان یافته به دست او یکی از نمونه های خوب سازمانهای مستقل کارگری بود که جنبش کارگری ایران به خود دیده بود که اگر توطئه های حزب توده و هرچی بازیهای رضا روستا نبود بیشک در میان کارگران پا گرفته و نقشی مودمند بازی کرده بود. در سالهای نهضت نفت من و چند تن از کارگران فهمیده و آگاه با همکاری هم مجله ای به نام «تضاد» را منتشر می ساختیم و از آن چون حربه ای برای به انتقاد کشیدن خط نشی خانانانه حزب توده و افشای آن در برابر افکار عمومی و بیدار ساختن کارگران ایران استفاده می کردیم. یکی از همکاران کارگر ما، فردی به نام طاهری بود که از هواخواهان و پرورش یانتگان یوسف افتخاری بشمار می رفت. به وسیله او بود که من با یوسف افتخاری آشنا شدم و چندین بار بین ما دیدار و گفتگو دست داد. سادگی، صمیمیت و تیزهوشی او در من اثری نیک بجا گذاشت و سرش را در دلم جای داد. یوسف در آن روزها زندگی سختی را می گذرانید و شغلی کوچک با مزد ناچیزی در وزارت کار به او داده بودند که به سختی کفاف زندگیش را می کرد، تحت فشار سرمایه و تبلیغات مفرضانه و دشمنانه حزب توده کارهای سیاسی را دیگر تقریباً کنار گذاشته بود ولی دلپسنگیها و عقاید

کارمند و حقوق بگیر رسمی (به همراه طبری) دفتر تبلیغات سفارت انگلیس در آمده است، وضع تراقی را در توضیحات ضمیمه منقول از خاطرات اردشیر در باره این موضوع مشاهده می کنید، دکتر یزدی نیز بطوریکه در این نوشته از نظراتان خواهد گذشت پای ثابت تماس و همکاری

دنباله زیر نویس صفحه قبل: سیاسیش را همچنان نگاهداشته بود. او تنها فرد شریف و آگاهی نبود که قربانی افتراات و توطئه های حزب توده شده بود. از میان همه زندانیان سیاسی چپ دوران رضاشاه به اعتراف خود ایرج اسکندری او تنها کسی بود که فزاید اعتراض خود را علیه محاکمات فرمایشی مسکو در دوران استالین بلند کرده و گفته بود: از کجا معلوم که حق با متهمین و محکومان این دادگاهها نباشد. در اینجا برای آگاهی بیشتر خواننده بخشی از کتاب خواندنی دکتر جهانشاهلوی افشار را که در ارتباط با یوسف افتخاری است نقل می کنم:

«... در این هنگام حزب توده به رهبری سلیمان میرزا اسکندری تشکیل شد ... در آغاز همه ۵۳ نفری حزب توده نگریوندنیاره ای تاکنونم از آن دوری می کنند...مانند فریدون نوری... ابرالقاسم اشتری ووو ... منطقی آنها این بود که چون پاره ای از گروه پنجاه و مه نفر که در دست تسلیم شهربانی بودند و حتی خوش خدمتی هم کردند اکنون باز در این حزب گرد آمده اند از اینرو این حزب به سودایران و ایرانی نمی تواند کاری انجام دهد. البته زمان نشان داد که حق با این گروه بود و هست.

در آغاز منم با این دوستان همباز بودم اما شرایط بندی مرا باز به کار سیاسی و حزب توده کشاند. از کمونیستهای گذشته آقایان یوسف افتخاری و رحیم همدان... پس از رهایی از زندان شرکت در حزب توده را به همان دلایلی که دیگر دوستان می گفتند صلاح ندانستند. آقای یوسف افتخاری که خود کارگری زیده و باسواد بود به حق یک اتحادیه کارگری تشکیل داد و نزدیک به همه کارگران برجست را بدان جلب کرد. حزب توده نیز در برابر اتحادیه کارگران یوسف افتخاری، اتحادیه ای به سرکردگی آقای رضا روستا تشکیل داد. رضا روستا اگرچه خود مردی ساده و نسبتاً نیک نفس بود اما چون از یکسو اصلاً کارگر نبود و در همه زندگی خود یکساعت هم سابقه کار نداشت و از آغاز جوانی به نام کمونیست حرفه ای پی کار نرفت و از سوی دیگر از همان آغاز پادوی سفارت روس بود و بدون دستور آنها هیچ کاری انجام نمی داد نتوانست در برابر کارگران آبرویی تحصیل کند.

میان حزب و انگلستان تا سالها پس از این تاریخ می باشد. می ماند ایرج اسکندری که او نیز خود مدافع پرحرارت این همکاری است. اما «دلایل» شخص اخیر که به نام «ضرورت همکاری به خاطر مبارزه با فاشیسم» و برای رد اعتراضات بجای اردشیر، ارائه می شود، به نظر نویسنده این ستور بی اساس است. چرا؟ برای اینکه اگر در آن لحظه معین خطری از سوی نیروهای آلمان، از جانب مرزهای شمالی ما با روسیه ایران را تهدید می کرد، همکاری اصولی و سنجیده برای مبارزه با این خطر و با خطر فاشیسم بطور کلی، طبیعتاً به دو طریق می توانست صورت گیرد: یکی میان حکومت

دنیاله زیرنویس صفحه قبل: اتحادیه کارگران رضا روستا و به دیگر سخن اتحادیه حزب توده به زودی رونق ظاهری بسیاری گرفت نه از اینرو که به راستی اتحادیه کارگران ایران بود بلکه از اینرو که از حدایت رومبها و شرکت نفت هردو برخوردار بود و در واقع از همان آغاز مخارج آنها تأمین می کردند. آقای یوسف افتخاری از آقایان خنکن و منو و من دعوت کرد که در اتحادیه او شرکت کنیم. ما گرچه رسماً عضو آن نبودیم اما در سخنرانیها به او کمک می کردیم و روزنامه ای را که به نام گیتی تاسیس شد می گردانیدیم و تانهدتی مسرقاله ها و مقالات سهم را ما می نوشتیم... از همان اوان کار که حزب توده و آقای رضا روستا اتحادیه یوسف افتخاری را سد بزرگی در برابر پیشرفت و گامیابی خود دیدند یا او سخت در افتادند تا جاییکه چاترکشان اتحادیه رضا روستا روز روشن آقای یوسف افتخاری را در خیابان فردوسی ربودند و در اتاق اتحادیه خودشان زندانی کردند و چند روزی گرسنه و تشنه او را نگاهداشتند تا اینکه گروهی از اعضای حزب توده و کمیته مرکزی آن از آن میان آقای ایرج اسکندری به این کار قدرانه اتحادیه روستا سخت اعتراض کردند و رضا روستا ناچار آقای افتخاری را آزاد کرد. آقای یوسف افتخاری خود پس از رهایی از سیاهچال رضا روستا به من گفت: بایا، خدا پدر رضاشاه و زندان شهربانی را بیامزد. آنها سالها آب و نان به ما دادند اما این سره پست و ناکس در این چندروز مرا گرسنه و تشنه نگاهداشت. بعدها رضا روستا و اردشیر آونسیان که از پادوهای نشاندار سفارت شوروی بودند چون دیدند یا انتشار تروتسکیست بودن آقای افتخاری کاری از پیش نرفت برای اینکه او را از میدان مبارزه به در کنند هو و جناح به راه انداخته اند که گویا او جاسوس شهربانی است. پیداست

وقت ایران با دول متفق و دیگر میان احزاب و سازمانهای سیاسی ایرانی با هم در یک جبهه مشترک ضدفاشیستی. در هردو این حالات دیگر جایی برای تماس و همکاری میان یک حزب ایرانی که شرکتی در حکومت و مسئولیتی در اداره امور کشور ندارد با یک دولت خارجی (یا مقامات وابسته به آن در کشور ما) تحت عنوان مبارزه با فاشیسم باقی نمی ماند. بویژه اینکه این حزب، یک حزب «چپ» و آن دولت خارجی نیز دولتی مانند دولت استعماری انگلستان باشد که در آن مقطع زمانی امپریالیسم مسلط بر ایران می رفت و حکومت آن در دست حزب محافظه کار بود که نیروهای نظامی خود کشور ما را اشغال و استقلال ظاهری قبلی آنها نیز از بین برده بود. وانگهی دولت وقت ایران به سبب خود در این مبارزه ضدفاشیستی شرکت بس مؤثری داشت و عملاً تمامی امکانات اقتصادی و وسایل و خطوط ارتباطی کشور را در اختیار دول متفق و در خدمت اهداف آنان قرار داده بود و برای همین نیز کشور ما در پایان جنگ عنوان «پل پیروزی» را به دست آورد. اینکه نفس اشغال ایران به بهای چه محرومیتها و بدبختیهایی برای میلیونها مردم ایران تمام شد که کشورشان به دلخواه در این جنگ درگیر نشده بود خود داستان دیگریست که جای سخنش در اینجا نیست.

در زیر ما نظر رهبران دیگر حزب توده را درباره موضوع برقراری تماس میان چندتن از اعضاء رهبری و مقامات جاسوسی - سیاسی انگلستان به آگاهی خواننده می رسانیم تا روشن شود که به جز شخص ایرج اسکندری که مدافع و توجیه کننده این تماس بود و چند نفری که

بقیه زیرنویس صفحه قبل: که این یک تهمت ناجوانمردانه ای بیش نبود. رضا روستا گذشت از اینکه پادوی رسمی سفارت روس بود چون سرد نادانی نیز بود جاسوسان و عاملین رنگارنگ و جوراجور شرکت نفت چون اسکندر سرابی و جاهد و مانند آنها را می دید و نمی شناخت اما به یوسف افتخاری که کارآمدترین پیش کسوت کارگران ایران بود لکه بدنامی می چسباند. همان کتاب، صفحات ۱۶۸-۱۶۵. برای آگاهی بیشتر درباره یوسف افتخاری کارها و اندیشه او نگاه کنید به بخش نقل شده ازخطرات خلیل ملکی درضمایم این کتاب (ضمیمه شماره ۲).

وارد این رابطه همکاری شده و نفع شخصی خود (توجه می کنید نفع شخصی خود) را در آن می دیدند کسان دیگری هم بودند که از همان آغاز با نظر خوبی به این جریان نمی نگریستند و حتی نسبت به آن اعتراض می کردند. ولی متأسفانه چنانکه سیر حوادث نشان داد، این بدعت نامیون نه تنها با این اعتراضها از میان نرفت بلکه هرروز دامنه و ژرفنای بیشتری به خود گرفت و سرانجام کار را به آنجا کشانید که همه دیدیم. آقای دکتر جهانشاهلو از اعضای پنجاه و سه نفر در اینباره می نویسد: «در آغاز سازمان یافتن حزب توده زحمات و یاریهای آقای مصطفی فاتح را که از همان شناخته شده انگلیس و سردمدار شرکت نفت جنوب بود نمی توان نادیده گرفت. از نشانه های بسیار آشکار دیگر آن وضع آقای مظفر فیروز بود. او در اینکه وابسته به خانواده ای است که از زمان شاهی محمد شاه همچنان با سیاستمداران انگلیس و دولت بریتانیا در رابطه بوده اند جای تردید نیست. آقای نصرت الله فیروز پدر آقای مظفر فیروز وزیر کابینه آقای حسن وثوق الدوله و یکی از عاملین مؤثر قرارداد شوم معروف وثوق الدوله بود» (۱). «و... آقای مظفر فیروز که مردی با تدبیر و سیاستمدار بود... دنیاله سیاست انگلیسها را گرفت و به زودی با قوام السلطنه و همچنین حزب توده مربوط شد تا جایی که با رومبها رابطه ای بسیار نزدیک یافت و مورداطمینان آنان نیز گردید» (۲).

دکتر انورخامه ای عضو گروه «پنجاه و سه نفر» جزئیات دیگری از این تماس و همکاری را روشن ساخته می گوید وقتی از زندان بیرون آمدیم برای تأمین زندگی خود و خانواده مان به دنبال کار می گشتیم، نخستین کاری که برای من و طبری پیدا شد در شرکت نفت انگلیس و ایران بود. بزرگ علوی این کار را به وسیله مصطفی فاتح پیدا کرده بود. خود علوی با آنکه می توانست به شغل سابقش یعنی تدریس

زبان آلمانی در هنرستان صنعتی برگردد. اما چون حقوق آن چندان زیاد نبود یا به علل دیگر ترجیح داده بود شغل دیگری را که فاتح برای او یافته بود بپذیرد. فاتح پیش از دستگیری ۵۳ نفر آشنایی مختصری با علوی داشت. پس از شهرویر علاقه فراوانی به دوستی با اووسایر روشنفکران پنجاه و سه نفرشان می داد چون همکاری انگلیس و شوروی ایجاد می کردکه میان هواداران آنها نیز همکاری ایجادشود. فاتح بوسیله علوی با بعضی از این روشنفکران مانند ایرج اسکندری، دکتر یزدی و عباس نراقی آشنا شد. علوی به کمک فاتح به معاونت میس لمپتون رئیس «ویکتوری هاوز» منصوب گردید. «ویکتوری هاوز» یا «خانه پیروزی» مرکز تبلیغاتی و سیاسی انگلیسها در ایران بود که آنها به تقلید از «براون هاوس» یا «خانه قهوه ای» مرکز تبلیغات سیاسی آلمان هیتلری تأسیس کرده بودند ودر تمام دوران جنگ نقش بسیار مهمی نه تنها در سیاست ایران بلکه درمنطقه انجام می داد. انگلیسها یکی از زبردست ترین عناصرخود یعنی خانم دکتر آن. ک. اس. لمپتون را به ریاست این مرکز برگزیدند و این خانم نشان داد که به بهترین وجهی از عمده انجام این مأموریت خطیر برمی آید. کسانی که کتاب معروف میس لمپتون را به نام «مالک و کشاورز در ایران» که به فارسی هم ترجمه شده است خوانده یا کتابهای دیگر او را در باره «اصلاحات ارضی در ایران» دیده اند به خوبی دریافته اند که این زن چه اطلاعات عمیقی درباره کشور ما دارد. میس لمپتون برآستی اعجوبه ای بود. عباس نراقی که بوسیله علوی و فاتح با او آشنا شده بودند سالها بعد برای من ماجرای زیر را تعریف کرد: ۱۳۲۰ دوسال در آنجا اقامت داشت. میس لمپتون وقتی از این موضوع آگاه می شود از او می خواهد که وی را به حرم حضرت معصومه ببرد و در آنجا راهنمایی کند. نراقی می گفت: «هرچه به او گفتم اینکار بسیار خطرناک است و اگر مردم بضمهند شما را قطعه قطعه خواهند کرد از اینکار منصرف نشد. ناچار قرار گذاشتیم چادری سرش کند و خود را خوب بپوشاند و با هم به حرم برویم. من خیال می کردم که او دوری در حرم می زند و تماسهایی می کند و بر می گردیم ولی وقتی وارد حرم

۱ دکتر جهانشاهلوئی افشار، خطرات سیاسی (ما و بیگانگان)، جلد اول، صفحه ۱۹۷-۱۹۶.
۲ همان کتاب، صفحه ۱۹۶.

شدیدم تازه اول بدبختی است. میس لمپتون دفترچه یادداشتی زیر چادر گرفته بود و جزء جزء حرم و کتیبه های آنرا از من می پرسید و یادداشت می کرد. دوساعت تمام من می عرق می ریختم و ضمن جواب به سئوالات او التماس می کردم که زودتر بیرون برویم ولی او با نهایت خون سردی مرا به دنبال خود می کشید و تا همه چیز را یادداشت نکرد از حرم بیرون نیامد.

باری، از مطلب دور افتادیم. علوی به معاونت میس لمپتون منصوب شد و ظاهراً حقوق خوبی در حدود پانصدتومان که در آن زمان دویزبرحقوق یک نماینده مجلس و بیش از حقوق یک وزیر بود می گرفت درحالیکه عضوکمیته مرکزی حزب توده هم بود! علوی به طبری و من گفت که با فاتح صحبت نموده و او موافقت کرده است که ما را در شرکت نفت با حقوق کافی استخدام کند. من پیشنهاد او را رد کردم چون معتقد بودم که شرکت نفت یکی از ابزار عمده سیاست استعماری انگلیس در ایران است و انسان نمی تواند هم انقلابی باشد و هم مستخدم کمپانی نفت انگلیس. اما طبری این پیشنهاد را پذیرفت و با ماهی سیصدتومان در شرکت نفت استخدام شد. کاری که آقای طبری در شرکت نفت انجام می داد عبارت بود از مدیریت یک نشریه هفتگی که اداره اطلاعات شرکت نفت انتشار می داد به نام «تفسیر وقایع هفته» یا چیزی شبیه به آن. هدف این نشریه درحقیقت توجیه سیاست انگلستان در ایران بود. سرمقاله های آنرا معمولاً فاتح یا روسای انگلیسی اداره اطلاعات می نوشتند و طبری آنها را از نظر ادبی تصحیح می کرد. سایر مطالب نشریه را طبری یا خود می نوشت و ترجمه می نمود یا نوشته های دیگران را تصحیح و تنظیم می کرد. به هر حال از کار و شغل خودش راضی بنظر می رسید و اینکار را با وجود مخالفت آرداشس و دکتر بهرامی همچنان ادامه می داد تا دوسال بعد که اینها شغل دیگری در آژانس تاس برای او یافتند و من در این خاطرات در جای خود شرح خواهم داد» (۱).

۱- خاطرات دکتر انورخامه ای، جلد دوم، فرصت بزرگ از دست رفته، صفحات ۳۴-۳۲. ایرج اسکندری چندی پیش از مرگش در پاریس تعریف می کرد که حقوقهای

اینک پس از بیان نظریات و برخورد متفاوت سه تن از افراد «پنجاه و سه نفر» درباره چگونگی تماس و همکاری چندتن از رهبران حزب توده یا سفارت انگلیس و شرکت نفت، نظر اردشیر آوانسیان از کمونیستهای تدبیری را نیز به آگاهی خواننده می رسانم تا خود - با توجه به تداوم این همکاری حتی در سالهای پس از پایان جنگ و اثر آن در سیر حوادث - داوری کند که حق در این جریان با کدام طرف بود: ایرج اسکندری و موافقین این ارتباط و همکاری یا اردشیر و مخالفین دیگر آن. باری اردشیر آوانسیان در خاطرات خود درباره موضوع مورد بحث می نویسد:

«یکی از مسایل مهمی که پیش آمد همکاری برخی رفقای ما با فاتح بود. این موضوع اهمیت زیادی داشت. دستگاه جاسوسی انگلیس نیک می دانست که چه آشی برای مردم ایران پخته است و نیک می دانست مردم یا انگلیسها دشمنی دارند و مرد میدان مبارزه با ارتجاع، سرداهای میدانی که می توانند مردم را دور خود جمع کنند کمونیستهای ایرانند. و حدس و نظر آنها اشتباه نبود.

بقیه زیرنویس صفحه قبل: کلان شرکت نفت و سفارت انگلیس نتوان به دهان این آقایان سزه کرده بود که حتی زمانی که برخی از رفقای حزبی به آنها توصیه و اصرار کردند که برای رفع بدگمانی مردم کارشان را ترک کنند به این پیشنهاد تن نمی دادند و شرط پذیرش آنرا ارائه کاری با همان حقوق در موسسه دیگر و غیره می کردند. باز به گفته اسکندری سرانجام پس از تلاش بسیار حزب موفق شد رضایت احسان طبری را با پیدا کردن کاری برای او در خبرگزاری تاس جلب کند (با اینهمه چنانکه در این اسناد می بینیم طبری تماسش را با مقامات نفتی - انگلیسی بعداً نیز حفظ کرد). ولی بزرگ علوی اصلاً دست بردار نبود و همچنان به کار خود در مرکز تبلیغات انگلیسها در بران تاداب داد. با توجه به این توضیحات حالا خواننده می تواند خود داوری کند: هنگامی که حقوقهای کلان سفارت انگلیس و شرکت نفت در افراد تحصیلکرده و روشنفکری چون بزرگ علوی و احسان طبری یک چنین تأثیری داشته باشد دیگر تکلیف کارگر ساده و محدودیت کشیده ای همچون صفر نوعی و تأثیر حقوق ماهانه مستوفیانی در روحیه اش روشن است.

دولت شوروی صحیح است، لیکن حزب کمونیست شوروی به هیچوجه با حزب محافظه کار انگلیس نمی تواند همکاری کند. حزب ماناییستی جنبه ضد فاشیستی (یعنی همکاری دول شوروی، انگلیس و آمریکا) را تقویت بنماید. ولی هرگز همکار حزب سرمایه داران انگلیس نیست. به علاوه فاتح که معرف حزب سرمایه داران انگلیس نمی باشد، او یک جاسوس انگلیسی پیش نیست و ما نباید با چنین جاسوسی همکاری کنیم. کوچکترین تماس با فاتح و اشغال او برای حزب ما گران تمام شده و باعث می شود مردم از ما دوری جویند.

مطلب دیگری که رفقای ما را وادار به همکاری با فاتح می کرد آن بود که می خواستند روزنامه ای داشته باشند و دستگاه دولتی حق انتشار چنین روزنامه ای را به ما نمی داد. فاتح از موقعیت استفاده کرده و اجازه نشر روزنامه را برای رفقا گرفت. رفقای ما خیال کردند عجب کار خوبی انجام داده و چه فتحی کرده اند. در هر صورت همه ای از رفقای ما، به سوری سیاست همکاری با فاتح گراییدند. در درجه اول رفیق اسکندری مبتکر، و دکتر یزدی همکار جدی و بزرگ علوی نیز شخص سوم در اینکار بود. رفقا آمدند هیئت تحریریه «مردم» را دائر کردند. این عده عبارت بودند از: مصطفی فاتح، ایرج اسکندری، دکتر یزدی، بزرگ علوی و غازار سیمونیان ... اما انصافاً غازار سیمونیان چندان با فاتح سر و کاری نداشت ... چندان از همکاری با فاتح خوشش نمی آمد... همانطوری که حدس می زدم کم کم توی مردم این مطلب پیچید که فاتح در کار حزبی ما دخالت دارد. پراش پراش مردم به ما اعتراض می کردند. این را هم باید بگویم که خیلی از وطنپرستان ایرانی به ما ایراد گرفته می گفتند که ما نمی توانیم این را خوب درک کنیم که شما چگونه کمونیست و دوست شوروی هستید اما با انگلیسها هم همکاری می کنید... نراقی مدیر داخلی روزنامه مردم بود که از طرف رفقای ما (ایرج اسکندری) در آنجا گمارده شده بود.

مدتی نراقی سر خود هرچه دلش می خواست می کرد ولی کم کم بدل به یک عامل مصطفی فاتح شد... (خاطرات اردشیر آوانسیان،

بنابراین آنها از همان ساعت اول در فکر تخریب حزب و نهضت ما برآمده و با به کار بردن مهارتهای دیپلماسی و جاسوسی خود نقش حسابی بازی کردند. بخصوص انگلیسها تجربیات استعماری زیادی داشتند و روحیه ایرانی را نیز خوب می شناختند. میان گروه جواسیس انگلیسی مصطفی فاتح تحصیلکرده خارج و آدم زیرک، نقش عمده را بازی کرد. اما دست آخر حزب ما بر فاتح و اربابانش غلبه کرد اخوهم دید که واقعاً حزب شما بر فاتح و اربابان او غلبه کرد یا برعکس آنها بر حزب شما غلبه کردند! فاتح چه خودش مستقیماً و چه به وسیله یاران و نوکرانش تماسهای زیادی با افراد حزب ما بعد از آزادی از زندان گرفته بود. کسانی از بین آنها که عمال انگلیس نتوانسته بودند با آنها تماس بگیرند عبارت بودند از: کامبخش، روستا، رادمنش و اردشیر (منظورم رفقای مسئول است). قدر مسلم آن بود که فاتح و انگلیسها در تمام ادارات ایران دست داشتند. از طرف دیگر رفقای که از زندان بیرون آمده بودند احتیاج به کار و خدمت در یکی از ادارات را داشتند. کلید کار در ادارات مهم دست این آقایان بود. و بهترین وسیله ای بود برای خریدن آنها. یا لاقفل با کاری که به آنها می دادند می توانستند همیشه این اشخاص را در منگنه نگه دارند آکه نگاه نیز داشتند! این یکی از وسایل اعمال نفوذ آنان بود.

شیوه تبلیغاتشان چه بود؟ فاتح و دیگران می گفتند «ما و شما ضد فاشیسم هستیم. دشمن مشترک ما آلمان هیتلری است. بنابراین ما بایستی متحد باشیم. روی تبلیغات ضد فاشیستی آنها می خواستند کمونیستها را به خود نزدیک نموده و آبرویشان را ببرند. برخی از رفقای ما اهمیت این سیاست را درک نکرده گول فاتح را خورده بودند که می بایستی ما کمونیستها با اشغال فاتحها همکاری کنیم. در صورتیکه مطلب اینطور نبود. آن دولت شوروی بود که می توانست با دولت انگلیس علیه آلمان فاشیست بجنگد. از لحاظ پیشرفت دموکراسی این سیاست خیلی صحیح و بجایی بود. ولی این همکاری لزوماً همکاری بین حزب کمونیست شوروی و حزب محافظه کار انگلستان را ایجاد نمی کرد. یکی از دلایل ما برای عدم همکاری با فاتح این بود که ما می گفتیم همکاری دولت انگلیس با

گیرد و بخشهای انجام گرفته نیز در هیچ کجا ثبت و ضبط نمی گردد تا دستکم حدود و نوع مسئولیت هرکس در این امر مهم و حساس تعیین و روشن شود.

۲. دوم اینکه از میان عناصر جناح چپ، که بویژه شامل کمونیستهای قدیمی است، به تصریح خود اردشیر، کامبخش که اگر نه پرنفوذترین، دستکم یکی از پرنفوذترین آنهاست، هرچند که شخصاً و علیرغم تمایل و تلاش انگلیسها و عامل فاتیح (و نیز شاید وسوسه های ایرج اسکندری؟) به یک چنین همکاری تن در نمی دهد ولی عملاً و بطور جدی نیز نه با اصل همکاری و نه با مدافعین و مجریان آن مخالفتی می کند. باز به گفته اردشیر، رضا روستا نیز همین روش کامبخش را پیش می گیرد. پس تا اینجا دویای اصلی فراکسیون چپ حزب متشکل از کمونیستهای قدیمی عملتسلیم شده اند و در مبارزه علیه رخنه و نفوذ عوامل سیاسی - جاسوسی انگلستان در حزب تنها اردشیری ماند و پس. مبارزه اردشیر نیز به اعتراف خودش، تنها محدود به اخراج نراقی از دفتر روزنامه مردم و به راه آوردن صفر نوعی می شود در حالیکه این دو در اساس عوامل دست دوم و سومی در این رابطه همکاری با انگلستان پیش نبودند. ولی عوامل اصلی این رابطه دکتر یزدی، طبری، بزرگ علوی به اضافه مبتکر حقیقی آن ایرج اسکندری همچنان در رهبری حزب باقی می ماندند و به تماس و همکاری خود با مقامات انگلیسی، چنانکه خواهیم دید، تا سالها بعد، بویژه در دوران نهضت ملی شدن نفت همچنان ادامه می دهند و دامنه این همکاری هرروز گسترش بیشتری می یابد. باید توجه داشت که در فهرستی که اردشیر آوانیسان از هواداران همکاری با انگلستان در رهبری حزب توده ارائه می دهد نام احسان طبری دیده نمی شود ولی این کمبود به وسیله فهرست ارائه شده به وسیله ایرج اسکندری که در زیر خواهیم دید جبران و برطرف می گردد.

به کوشش بابک امیر خسروی و آذرنور، صفحات ۵۱-۴۸). اردشیر در همه جا از فاتیح به عنوان جاسوس انگلیس صحبت می کند و می گوید: «فاتیح یعنی سیاست انلیجنت سرویس». او توضیح می دهد که: «کادرهای آنروزی حزب ما از موضوع همکاری عده ای از ما با فاتیح آگاهی داشتند و باید گفت که اکثرشان مخالف اینکار بودند. لیکن در هیچ سند حزبی درایتباره اتخاذ تصمیم یا نظری ابراز نکرده ایم». باز به گفته اردشیر «انگلیسها کوشیدند کامبخش را نیز نزد خود ببرند و کاری بدهند در اداره نفت جنوب اما کامبخش به حق زیر این بار نرفت. یگانه کسی که این موضوع را درک کرد و نرفت او بود. ولی نه او و نه روستا علیه این بلا مقاومت نکردند و جرأت هم نداشتند برخلاف دبلا» (یعنی رفقای شوروی که دولتشان در آنموقع متفق انگلستان به شمار می رفت) اقدام کننده (همانجا، صفحه ۴۸).

بالاخره اردشیر پس از شرح اقدامات خودبرای اخراج نراقی (که تبدیل به عامل جاسوسی فاتیح شده بود) و به راه آوردن صفر نوعی (که حقوقهای رسیده از سوی سفارت زیردنداناش مزه کرده بود) نتیجه گیری می کند که: «علیه این بلا مبارزه نموده و فاتیح شدیم» (همانجا). برای آگاهی بیشتر به بخش خاطرات اردشیر در اینمورد، به ضمیمه شماره ۳ این کتاب مراجعه شود. (تکیه روی کلمات در همه جا از نویسنده این سطور است).

درسخنان اردشیرنکات بسیارجالب و روشنگرانه ای به چشم می خورد که بازشکافی آنها برای شناخت همه جانبه تر موضوع مورد بحث مفید و بایسته است:

۱- نخست اینکه درباره موضوعی بدین اهمیت که از همان آغاز نه تنها در داخل حزب اعتراض و مخالفت فردبااعتبار و مورد احترامی چون خود اردشیر را برانگیخته بود بلکه موجب شگفتی و انتقاد بسیاری از کادرها و حتی شخصیتهای میهن دوست و ملی خارج از حزب شده بود، آری در باره چنین موضوعی هیچگونه بحث جدی و منظم که منجر به یک تصمیم گیری مشخص جمعی برای تعیین دقیق حدود و ثغور، چگونگی و محدوده زمانی این «همکاری» شود صورت نمی

پس از پایان جنگ دوم و شکست فاشیسم و در تمامی دوران نهضت نفت نیز همکاری حزب توده با انگلستان همچنان ادامه دارد

اکنون ببینیم که همکاری رهبران حزبی با انگلستان که تحت عنوان «ضرورت مبارزه مشترک بر ضد فاشیسم» آغاز شده بود واقعاً با پایان جنگ و شکست فاشیسم پایان یافت یا اینکه سالها پس از پایان جنگ و حتی در گرماگرم مبارزه مردم ایران علیه همین دولت استعماری انگلیس نیز همچنان ادامه داشت و بر دامنه آن نیز افزوده شد.

در اسناد به دست آمده از دفتر سیدان (مسئول امور مطبوعاتی سفارت انگلیس در ایران) در دوره حکومت دکتر مصدق، سندبست که نشان می دهد پس از پایان جنگ نیز تماس و همکاری افراد رهبری حزب توده با انگلستان - البته اینبار نه برای «مبارزه یا فاشیسم» بلکه در جهت مبارزه با جنبش ملی شدن صنعت نفت و حکومت ملی مصدق همچنان ادامه داشته است. «در این سند، استاکیل از ایران طی نامه محرمانه ای به تاریخ اوگوست ۱۹۵۰ (مرداد ۱۳۲۹) برای ماریس اسکور عضو هیئت مدیره شرکت نفت جنوباً در لندن افس از شرح کمبود کاغذ در ایران می نویسد: کاغذ را لطفاً از سوئد یا دانمارک خریداری کنید و به عنوان هایک، گالستیان، به طوریکه قبلاً تذکر داده شد ارسال فرمائید. فعلاً پنج تن کاغذ بین جراید طلوع، صدای مردم، صدای وطن، صبا، روزنامه های انگلوفیل، مصلحت آرگان جمعیت هواداران صلح وابسته به حزب توده ایران) پخش شده است. نتایج جراید چپ رو ادر مبارزه با ملی شدن نفت که به وسیله دوستان ما منتشر می شود به مراتب بهتر است. البته من نمی توانم از راهنماییهای جنابعالی در این باره تشکر نکنم. در نامه دیگری همان شخص به همان

مقام در لندن می نویسد: مطالب شما را در موضوع روزنامه مردم و رزم در ملاقاتی که با ا. ط احسان طبری) و یزدی ادکتراً صورت گرفت مورد مذاکره قرار دادم. شما البته احسان طبری را می شناسید. مشارالیه یکی از نویسندگان میرز حزب توده است ... ا. ط. اظهار داشت این مبلغی که برای مطبوعه سرری در آبادان داده می شود کفایت نمی کند زیرا که تیراژ روزنامه ارگان سازمان جوانان حزب توده در از زیاد است» (به نقل از: تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران به رهبری دکتر مصدق، نفت چرا ملی شد؟، جلد اول، تألیف احمد خلیل الله مقدم، صفحات ۹۵-۹۴) (تکیه روی کلمات از من است). گزارش فوق از جهات مختلفی قابل بحث و درخور تعمق است:

۱- نخست اینکه طبری و یزدی همان دوفری هستند که ما آنها را در سالهای نخستین تشکیل حزب توده در ارتباط و همکاری با انگلستان می بینیم: اولی را در رابطه با میس لپتون به عنوان کارمند حقوق بگیر اداره تبلیغاتی سفارت انگلیس و دومی را در رابطه با مصطفی فاتیح به عنوان عضو هیئت تحریریه روزنامه مردم که از امتیاز آن گرفته، تا اجازه محل، هزینه خرید میلمان و حقوق کارمندان را شخصاً از سوی اربابان خود می پرداخت.

۲- تماس این دو نفر با مقام عالیترتبه انگلیسی بیشک نتیجه یک ابتکار فردی صرف خود آنان نبوده و دستکم با اطلاع و توافق برخی از عناصر دیگر کمیته مرکزی و هیئت اجرایی حزب صورت گرفته است که این دو به نمایندگی از سوی آنان در این دیدارها شرکت می کنند.

۳- از نحوای گزارش مقام انگلیسی روشن می شود که این تماس دنباله تماسهای مرتب قبلی است و تقاضای کمک مالی بیشتر نیز به دنبال دریافت کمکهای مالی قبلی و به منظور افزایش آنهاست.

۴- مقام انگلیسی مزبور از رهبران حزبی طرف تماس و گفتگوی خود و دوستان همفکر غایب آنها در رهبری حزب به حق به عنوان «دوستان ما» سخن می گوید که بدیهی است منظور از واژه ما در اینجا نیز نه تنها مقام انگلیسی و طرف مکاتبه او که امپریالیسم انگلستان و شرکت استعماری نفت جنوب است. این مطلب در عین حال روشن

است که تشکیلات گوناگون حزب توده واقعا از دید چه کسانی مخفی بوده است. انگلستانی که سالهای طولانی از آغاز تشکیل حزب تا زمان مورد بحث (و حتی پس از آن نیز) اگر نه با همه دستکم با فعالترین بخش رهبری حزب در تماس و همکاری نزدیک بوده و حتی بودجه مطبوعات «مخفی» حزبی را نیز می پرداخته است چگونه ممکن است از وجود و کماکیف سازمانهای مختلف حزبی، از چاپخانه و مخفیگاه اعضای کمیته مرکزی گرفته تا سازمان افسری و مسئولین و اعضای آن، بی اطلاع مانده باشد، بویژه اینکه فردی مانند کیانوری (با توجه به روابط دیرین خود او و همکاری همسر و خانواده همسرش سریم فیروز با انگلستان) نبض رهبری حزب و سازمان نظامی، چاپخانه و خانه های مخفی حزب را در دست داشته و جزو هیئت اجراییه حزب بوده است.

۷- جالب توجه است که ملاقات مزبور در زمانی صورت می گیرد که حزب توده مثلا مخفی و غیر قانونی است یعنی افرادی تحت تعقیب هستند و اعضای هیئت اجراییه و کمیته مرکزی آن نیز پس از فرار از زندان در مخفیگاه به سر می برند. با در نظر گرفتن این نکات حالا شما ببینید آیا رهبران مزبور آنطور که خود ادعا و وانمود می کردند واقعا در تحت پوشش حمایتی و حفاظتی مردم بودند یا انگلستان و دستگاهها و مقامات ایرانی وابسته به آنها (آنطور که واقعیت نشان می دهد)؟

۳۳

می سازد که در جبهه نبرد میان توده های مردم ایران و امپریالیسم انگلستان در آنروزها جای واقعی - و نه ادعایی - این رهبران حزبی - و به تبع آنان تمام سازمان حزبی که عملا خط مشی تدوین شده از سوی آنان را پذیرفته و از آن پیروی کرده است - در کدام سنگر بوده است: در سنگر مردم ایران یا در سنگر دشمنان آنان؟

۵- نویسنده گزارش به درستی و با واقع بینی تمام صریحا اعتراف می کند که نتایج به دست آمده از مبارزه جراید «چپ رو» که به وسیله دوستان (توده ای) انگلستان منتشر می شود به «مراتب بهتر» از مبارزه روزنامه های دیگر نامبرده در این سند (صدای مردم، صدای وطن، طلوع و غیره) می باشد که همگی در آنزمان، در میان مردم به عنوان انگلوفیل شناخته شده بودند. کاربرد خود واژه «چپ رو» از سوی مقام انگلیسی بسیار پر معنا و نشاندهنده این واقعیت است که تندروها و چپ نمایانهای تشکیلات و مطبوعات توده ای در حقیقت یک نمایش و تنها پوششی برای پنهان ساختن ماهیت ضد ملی محتوای حرکت و خط مشی دنبال شده از سوی آنان بوده است و نه نتیجه طبیعی برداشتهای دکماتیک ولی صادقانه آنان از اصول شورویک مکتب چپ آنطور که برخی هنوز هم می پندارند.

اینکه نویسنده گزارش (یا نامه) از عضو هیئت مدیره شرکت نفت به خاطر راهنمایی او در بهره برداری از چنین تاکتیکی (یعنی پیشبرد هدفها و مقاصد استعماری و ارتجاعی در تحت پوشش «چپ») سیاسیگری می کند یک تعارف رسمی نیست بلکه نشاندهنده این حقیقت است که مقامات استعماری انگلیس تا چه اندازه در کاربرد این روشها، بویژه در ایران، استاد و ماهر بوده و به ضرورت و کاربری آن آگاهی کامل داشته اند.

۶- اینکه رهبران حزب توده آمده اند تا برای افزایش تیراژ روزنامه (یا روزنامه های) حزبی که در چاپخانه به اصطلاح سرشی حزب، در آبادان (یعنی قلب مناطق نفتی و زیر نفوذ و کنترل مستقیم انگلستان و سازمانهای اطلاعاتی آن) چاپ می شود کمک مالی بیشتری از مقامات سیاسی - نفتی انگلیسی بگیرند خود به تنهایی نشاندهنده این حقیقت

۳۲

و دستوراتی که برای مبارزه با فکر ملی شدن صنعت نفت صادر گردید تماما ذکر شده است.

روزنامه ها: در میان این اسناد گزارشهایی نیز با امضای استاکل سنی بر تقاضای کمک بیشتری به بعضی از روزنامه ها دیده می شود. در بعضی از اوراق تکه هایی از روزنامه فارسی چسبانیده شده و زیر آن مقدار پولی که باست درج آن مقاله پرداخت گردیده است دیده می شود... در پرونده روزنامه نگاران صرفنظر از روزنامه های دیگر بویژه اساسی چلنگر، مصلحت، شهباز، نوای ملت، به سوی آینده، پتک امروز و غیره دیده می شود که همگی روزنامه های توده ای یا سازمانهای علنی وابسته به آن بودند و همگی مستمری دریافت داشته و فعالیتهای مطبوعاتی برای شرکت نفت می نمودند. در برابر نام این آقایان و زیرگزارشاتی که در مورد آنها به لندن ارسال شده و منتشر نشده این روزنامه ها ضمیمه بوده است. از میان نویسندگان و وابستگان مطبوعات بیش از همه اساسی جهانگیر بهروز سردبیر سابق روزنامه قیام ایران و نویسندگان اخبار روزنامه به سوی آینده: احمد، مصطفی و مرتضی لنگرانی دیده می شود که همگی توده ای و در عین حال در رأس سازمانهای گوناگون علنی وابسته به حزب بودند (در زیر گزارشی از روزنامه (انگلو فیل) «صدای وطن» نوشته شده است: باید به آمریکا بیشتر تاخته بشود».

پرونده ای برای دکتر حسین فاطمی وجود دارد که در زیر آن به خط و امضای استاکل نوشته شده است: «علیه کسانی که نتوانستیم آنها را وادار به تسلیم نمائیم باید با کمال شدت تبلیغات شود که به زانو در آیند». در این پرونده چند مقاله هم بر علیه دکتر مصدق و دکتر فاطمی که از روزنامه های «صبا» و «صدای مردم» بریده شده دیده می شود... مهمترین اسناد پرونده های اداره اطلاعات شرکت سابق نفت مربوط به فعالیتهای جاسوسیهای عده ای از سران و روزنامه نویسان توده ای بوده است. از میان اوراقی که به دست آمده، اوراق مربوط به روزنامه چلنگر بیش از همه جلب توجه می کند. یک گزارش شش صفحه ای به زبان انگلیسی که هرصفحه آن تک تک به

۳۵

ابعاد گسترده و نوین همکاری حزب توده با انگلستان در گرماگرم نهضت نفت

ولی این هنوز تمامی مطلب نیست. و برای اینکه حقیقت همکاری حزب توده با انگلستان، در تمامی ابعاد آن روشن شود ناگزیر از توضیحات بیشتری هستیم. اداره اطلاعات شرکت سابق نفت که به دستور دکتر مصدق متحل و تمامی اتاقهای آن مهر و موم گردید محل نگاهداری هزاران پرونده و سند مهم درباره عده زیادی از رجال، وزیران سابق، وکلای مجلسین سنا و شورا و مدیران و نویسندگان جراید، رهبران احزاب سیاسی و غیره بود که متاسفانه بخش ناچیزی از آن انتشار و در مطبوعات آنروز منعکس شد که ما در زیر عصاره آنها را در رابطه با موضوع مورد بحث خود به نقل از کتاب زندگی میامی رزم آراء تألیف جعفر مهدی نیا بازگویی کنیم. ماخذ نامبرده در این کتاب روزنامه های شاهد، قهرمان و ایران ما سورخه اوایل تیرماه ۱۳۳۰ می باشند: «مهمترین پرونده مربوط به دو دسته از رجال ایران یعنی روزنامه نگاران و نمایندگان مجلسین شورا و سنا بوده است. اغلب پرونده ها که به صورت گزارشهای ماشینی شده است به امضای استاکل رئیس اداره مزبور می باشد که در بالا از او سخن گفتیم. همه گزارشها به زبان انگلیسی است. بخش مهمی از این اسناد بویژه در جریان نقل و انتقال رپوده شد و بعد نیز اثری از آن به دست نیامد. در این مدارک آنچه که مربوط به روزنامه ها می باشد متن فارسی مقالاتی است که برضد ملی شدن نفت چاپ شده است که ضمیمه گزارش می باشد و خلاصه و ترجمه آن نیز در بالای گزارش دیده می شود. بیش از پنجاه پرونده برای عده ای از مدیران جراید و نویسندگان آنها وجود دارد. در این اسناد صریحا اساسی آنها و کمکهایی که به این جراید شده

۳۴

۱- موضوع مرکزی و هسته ای همه این گزارشها، در رابطه با مطبوعات، سازماندهی یک مبارزه وسیع و همه جانبه بر ضد ملی شدن نفت و هواداران آنست. در همه آنها فید شده که به جراید نامبرده در ازاء کمکهای مالی دستور مبارزه با فکر ملی شدن نفت صادر گردیده است. در این رابطه، برای برخی از روزنامه ها که این وظیفه را بنحو بهتر و مؤثرتری انجام داده اند، بویژه برای روزنامه های توده ای - پیشنهاد کمک مالی بیشتری شده است. استاکل حتی از اینم فراتر می رود و برای دادن پاداش و امتیاز بیشتر به کسی مانند آفراشته مدیر روزنامه چلنگر نزد رئیس اداری او وساطت می کند.

در فهرست روزنامه های مزدور اگر دو روزنامه «صدای وطن» و «صدای مردم» را (که هر دو از روزنامه های مارکدار و در نگر همگان همچون انگلویبل شناخته شده بودند) کنار بگذاریم بازمانده تقریباً همگی روزنامه های توده ای هستند. دکتر فاطمی به نکته بسیار جالبی در این زمینه اشاره کرده و می گوید: «آنچه در دایره تبلیغات شرکت به چنگ آمد و بعد اسنادی که از خانه «سدان» کشف کردیم، مقداری از ارتباطات شرکت [نفت] را با محافل و جراید و مقامات ایرانی، آشکار ساخت. ضمناً اورافی هم که صورت شرح حال اعضای جبهه ملی را داشت و ملو از فحش عرض و ناموس و شرف بود و قسمتهایی از آنرا روزنامه های اجیر نشر داده بودند و حتی بعضی از مقالات آنها به صورت (بقیه دارد) باقی بود، که به خوبی نشان می داد که حتی یک کلمه از آنچه را که شرکت برای طبع و نشر در اختیار آنها گذاشته است، کم و زیاد نکرده اند. و از جمله این مقالات بیوگرافی من بود که قسمتهای اولیه آن، در یک روزنامه گمنام منتشر شده بود و بقیه آنرا دکتر بقایی ضمن یک مصاحبه مطبوعاتی به مخبرین خارجی و داخلی نشان داد. قسمت خوشمزه بیوگرافی من این بود که پدرم «سیف العلماء» لقب داشت و در چندجای این «بیوگرافی» چون مجدداً از انگلیسی به فارسی ترجمه کرده بودند تا روش انشای نویسنده اصلی معلوم نباشد، این لقب را در ترجمه ثانوی «شمشیرالعلماء» ترجمه کرده بودند.» (به نقل از کتاب «جنبش ملی شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد»، تالیف

امضای استاکل بوده و ماثین شده است مربوط به روزنامه چلنگر پیدا شده است. یک کارتن هم که در توی آن هیچگونه اورافی، جز دوره های چلنگر نبوده به دست آمده است که روی آن با خط لاتین کلمه «چلنگر» نوشته شده و گزارش ۶ صفحه ای مزبور در روی همه آنها دیده می شود: «چون ... در چلنگر دخالت دارد بنابراین تردید بی مورد است». در صفحه ۳ همان گزارش که گویا شرح مختصری از بیوگرافی مدیر چلنگر بوده تحت عنوان «افراشته» نوشته شده است: «می تواند با افکار کمونیستی به ما نیز کمک کند». در صفحه آخر گزارش با ماثین اسم استاکل چاپ شده و با خط آبی نیز زیر آن امضا شده این جمله نیز دیده می شود: «با در نظر گرفتن کمکهایی که این روزنامه به ما می کند باید از نظر مالی کمکهای بیشتری به آن بشود تا بتواند در هر هفته دوبار منتشر نماید و به شهردار تهران هم تذکر داده ایم که دست شرکتی را که افراشته عضو آنست باز گذارد تا بتواند منافع بیشتری ببرد».

جمعیت صلح - از اینها گذشته در چند برگ اوراق پرونده مربوط به روزنامه نویسان اسمی هم از لنکرانی و غفاری نامی برده شده و در زیر یکی از گزارشات مزبور نوشته شده است: «با آنها مذاکره نمائید مطمئناً موافقت خواهند کرد آنها از دوستان صمیمی ما هستند». در یک برگ دیگر که با سنجاق به همان پرونده ضمیمه شده ذکر گردیده است: «مصلحت گردیده و شهباز [روزنامه] توده ای که مدیر آن رحیم نامور بود فقط صلاحیت دارد» و ضمناً در ذیل یک گزارش که به خط حداد با مرکب آبی به زبان انگلیسی خطاب به استاکل در مورد «جمعیت مبارزه با شرکتهای استعماری» از سازمانهای علنی حزب توده نوشته شده: آنها با رویه ای که اتخاذ نموده اند و با ارتباطی که با روسها درست کرده اند بهتر می توانند به وظایف خود یعنی مبارزه با ملی شدن صنعت نفت و دولت ملی مصدق ادامه دهند» (به نقل از کتاب: «زندگی سیاسی رزم آرا»، تالیف مهدی نیا، صفحات ۲۸۰-۲۷۸). اینک فهرست وار به بررسی نکات عمده گزارشهای استاکل رئیس اداره اطلاعات شرکت نفت می پردازیم:

۱- فاطمی به زانو در نیامد و تسلیم نشد و برای همین او را به جوبه اعدام سپردند. ولی کسی مانند کیانوری چهل سال پس از این حوادث، با آئینه پرونده ها و سوابق هنوز زنده و سرگرم داد کنفرانس و سخنرانی در رادیو و تلویزیون و مطبوعات جمهوری اسلامی است.

۲- همکاری و ارتباط تنگاتنگ میان انتلیجنت سرویس و فعالترین جناح رهبری حزب توده، مدیران و نویسندگان روزنامه های این حزب (از مخفی و علنی) و مسئولان و سازمانهای علنی و رنگارنگ وابسته به حزب توده در زمانی انجام می گیرد که دیگر از فاشیسم و خطر آن و بنابراین از ضرورت جبهه مشترک برای مبارزه با آن نیز خبری نیست. برعکس آنچه که در این زمان مطرح است مسئله ملی شدن صنعت نفت و موضوع همکاری میان طرفین نیز ضرورت جبهه مشترک بر ضد این جنبش و هواداران آن می باشد که در تمامی گزارشهای استاکل بدان اشاره و روی آن به قوت تکیه می شود و این موضوع را طرفین همکاری و اتحاد مزبور هر دو به خوبی می دانند.

۳- درست به همین دلیل باید پذیرفت که دادن عنوان مردم فریب ضد فاشیستی به همکاری مزبور در مرحله نخست آن نیز در حقیقت تنها پوششی بر روی واقعیت همکاری جناح مسلط بر رهبری حزب با انگلستان بوده است.

۴- بنابراین برخلاف پندار اردشیر آواسیان، نفوذ انگلستان و انتلیجنت سرویس در حزب و رهبری آن در نتیجه تلاشهای اردشیر (که محدود به توپ و تشر زدن به یکی دو نفر از افراد دست دوم طرف تماس با انگلیسها و تهدید آنها بوده است) نه تنها از میان نمی رود بلکه با گذشت زمان هرروز دامنه گسترده تر و ترسناکتری به خود می گیرد. بدین ترتیب که از یک روزنامه تنها مانند مردم این بار تقریباً بیشتر روزنامه های مخفی و علنی حزب و از چند نویسنده و کارمند دفتری روزنامه مردم در ابتدا بسیار فراتر رفته تاچنانکه بیشتر مدیران و نویسندگان اصلی جراید گوناگون حزبی و حتی بسیاری از شخصیتهایی را که در رأس سازمانهای رنگارنگ علنی وابسته به حزب توده قرار دارند، در بر گرفته است.

سرهنگ غلامرضا نجاتی، صفحات ۵۷۵-۵۷۶).

۲- از نظر استاکل و انگلیسها، داشتن رابطه با شورویها و عنوان کمونیست و چپ، نه تنها برای رهبران حزب، روزنامه نگاران توده ای و مسئولین سازمانهای علنی وابسته به حزب توده، نقطه ضعف و ایرادی به شمار نمی رود بلکه برعکس این درست وجه امتیاز آنها نسبت به عناصر دیگریست که با انگلیسها همکاری می کنند، چرا که این افراد تحت پوشش چپ و با بهره مندی از پشتیبانی شوروی قادرند: ۱- مردم علاقمند به آرمانهای سوسیالیستی ولی از نظر سیاسی بی تجربه، خاصه جوانان احساساتی را به آسانی به خود جلب نمایند و در نتیجه وظیفه اصلی خویش یعنی مبارزه با جنبش ملی شدن نفت را بهتر و مؤثرتر انجام دهند. ۲- به علت تماسشان با روسها به برنامه ها و نظریات آنها درباره ایران پی ببرند و اطلاعات خود را در اختیار انگلیسها بگذارند، این جریان بار دیگر به روشنی آشکار می سازد که در میان مزدوران و نگارنگ ایرانی امپریالیسم انگلیس، «چپها» یا بهتر بگوئیم «چپ نماها» جای برجسته ای را اشغال نموده و در خور توجه بسیارند. تجربه طولانی و پر ثمر بازی کردن با «کارت چپ» در ایران از جنبش مشروطه بدینسو، این حقیقت را اگر نه به مبارزان و میهندوستان ایرانی ناآگاه، دستکم به دشمنان انگلیسی آگاه آنها نیک آموخته بود. و این واقعیتی است که چپهای قلبی و انقلابی نما خیلی آسانتر و زودتر از چپهای راستین و انقلابی مورد توجه مردم سطحی و کوتاه بین قرار می گیرند و اعتماد آنان را به خود جلب می کنند.

۳- استاکل که در خریدن افراد تقریباً همیشه کامیاب بوده است از اینکه در سر راه خود با کسی چون دکتر حسین فاطمی - مدیر روزنامه باختر امروز- روبرو می شود که به هیچ بهایی تن به خود فروشی و خیانت به میهن خود نمی دهد، سخت برآشفته شده می گوید: «علیه کسانی که نتوانستیم آنها را وادار به تسلیم نمائیم باید با کمال شدت تبلیغات شود که به زانو در آیند». اگر استاکل در خرید برخی سران و بیشتر مدیران روزنامه های توده ای موفق و کامیاب بود برعکس در مورد دکتر حسین فاطمی و نظایر او این آرزو را به گور برد. دکتر

نام بسیاری از همکاران سیاسی حزب توده در فهرست سهامداران شرکت سابق نفت مشاهده می شود

در بالا به استناد اسناد موثق نشان دادیم که مقامات انتلیجنت سرویس و شرکت نفت سابق از همان آغاز پیدایش حزب توده به آسانی توانستند به عناوین گوناگون برخی از رهبران حزبی را به سوی خود جلب و با دادن کار و حقوقهای گزاف به آنان خریداریشان نمایند. این نیز پا را فراتر نهادند و برای حزب امتیاز روزنامه گرفتند، دفتر و وسایل میلان و حقوق کارمندان آنرا در اختیارش گذاشتند. یک هیئت پنج نفری تحریریه برای انتشار روزنامه مردم تشکیل دادند که مصطفی فاتح جاسوس انتلیجنت سرویس از اعضای آن بود. دیدیم که آردشیر نیز پس از کمی مقاومت سرانجام عملاً تسلیم این وضع شد و بدتر از آن پنداشت که موفق به ریشه کن ساختن نفوذ انتلیجنت سرویس در حزب شده است. و حال آنکه، این نفوذ نه تنها در آن هنگام از بین نرفت بلکه با گذشت زمان ابعاد گسترده تر و وحشتناکتری به خود گرفت. بطوریکه طرفین دیگر حتی رعایت ظاهر را هم نمی کردند و نیازی به عنوان کردن بهانه جیسو مشترک برضد فاشیسم برای توجیه همکاری خود نداشتند و در اسناد و مدارک خود هدف این همکاری را علناً مبارزه برضد جنبش ملی شدن نفت اعلام می کردند. در این جهاد نامقدس علیه جنبش رهائیبخش مردم ایران دیگر نه تنها یک روزنامه علنی حزبی و یکی دو روزنامه نگار بلکه تقریباً همه روزنامه های حزبی از مخفی و علنی شرکت داشتند که هزینه انتشار و دستمزد اغلب نویسندگان اصلیشان را نیز شرکت نفت می پرداخت. هر روزنامه و نویسنده ای که به این جنبش مؤثرتر و بیرحمانه تر می تاخت ارزش

بیشتری برای دشمن داشت و از کمک مالی بیشتری بهره مند می شد. باز دیدیم که کمکهای مالی انتلیجنت سرویس تنها محدود به مطبوعات نبود بلکه شامل اکثریت مسئولان سازمانتهای گوناگون علنی وابسته به حزب توده نیز می شد. اینک در زیر به رشته پیوند دیگری میان افراد این گروه اخیر یعنی همکاران و همگامان سیاسی حزب توده با شرکت سابق نفت اشاره می کنیم که اهمیت آن بسیار بیشتر از روابط پیش گفته است. در اینجا ما دیگر با کسانی سر و کار نداریم که تنها از کمکهای مالی شرکت نفت و انتلیجنت سرویس برخوردار می شوند بلکه موضوع گفتگوی ما آنهایی هستند که خود مستقیماً جزو سهامداران این شرکت بشمار می روند و بنابراین منافع شخصی و طبقاتی مستقیم آنها در همکاری جدی و صمیمانه با انگلستان و شرکت نفت سابق و مبارزه بی انان با هر جنبش و شخصیتی است که موقعیت و منافع شرکت مزبور یعنی در حقیقت موقعیت و منافع خود آنها را به خطر بیندازد. این مسئله بویژه درباره مسئولین «جمعیت مبارزه با استعمار» جنبه هزل آمیز و پرمعنایی به خود می گیرد و نشان می دهد هنگامی که نویسنده این سطور با الهام از سخن مصدق می گفت نام شایسته و راستین این جمعیت می باید «جمعیت استعماری مبارزه با جنبش ضد استعماری» باشد، سخنی به گزاف نگفته بود. باری، در شماره ۲۲۳۳ روزنامه کیهان، مورخه تیرماه ۱۳۳۱ «صورت اسامی سهامداران ایرانی شرکت نفت منتشر شده بود. این صورت برای مردم محروم ایران بسیار آموزنده بود. بسیاری از اسرار را برای آنها فاش نمود و ماهیت بسیاری از رجال معروف را به آنان شناساند. بالاخره معلوم شد چرا جناب متین دقتری نقش جاسوسی و دلالی را برای شرکت نفت انجام می دهد (۱) و چرا جناب آقای مسعودی

۱- برای آگاهی بیشتر از کارنامه سیاسی دکتر احمد متین دقتری به منابع زیر مراجعه شود: غلط پد از شرکت سابق نفت انگلیس و ایران، تالیف شمس اندین سیرعلانی، صفحات ۱۶۴-۱۶۰.
دکتر نصرت الله جهانشاهلو انشار که از اعضای گروه ۵۳ نفر دکتر ارانی بود در خاطرات جالب خود که بخشی از آن رابه جریان دستگیری و معاکمه گروه مزبور در

امدیر روزنامه اطلاعات] با دکتر مصدق مخالفت می کند، چرا جناب دکتر سیاسی رئیس دانشگاه هنگامی که دکتر مصدق در شورای امنیت بود در غیاب او توطئه ها را درست می کرد تا رادیوی لندن از آنها استفاده کند... اما در عین حال این صورت پرده از روی ماهیت خیانتکار دستگاه رهبری حزب توده برداشت و نشان داد روزنامه های همگام حزب توده چگونه برای پوشاندن خیانتهای دستگاه رهبری حقایق را از چشم اعضای ناآگاه حزب می پوشانند و واقعیات را از آنها پنهان می کنند. اینست شرحی که «پسوی آینده» در اینباره در شماره ۵۸۵ خود نوشته است: «بیشتر سهامداران از افراد خانواده های عدل، ارفع، شیبانی، بهبانی، کاشانی، علی آبادی، اسفندیاری، کازرونی، قوام شیرازی و... از سهامداران عمده شرکت سابق نفت محسوب می شوند. بزرگترین سهم را در میان این افراد قوام الملک شیرازی دارد (۲۲۲۲ سهم)، بعد از او افراد زیر که اکنون هم مصدر کارند از سهامداران بشمار می روند: دکتر حسن ادهم حکیم الدوله (وزیر مشاور در کابینه مصدق و رئیس انجمن نظارت انتخابات دوره شانزدهم که ملیون را از صندوق درآورد املیون را یا انگلوفیلها را) ۱۴۵ سهم، دکتر متین دقتری و دکتر علی اکبر سیاسی ۲۷۰ سهم، بانو قدسی مسعودی (خانم عباس مسعودی مدیر اطلاعات) ۱۳ سهم، بانو بدرالسلطنه صدیق (خانم دکتر صدیق سناتور) ۹۹ سهم، سرتیپ شیبانی ۳۰ سهم، بعد از اینها باید از مصطفی فاتح، خانم بزرگ کازرونی، عفت امیرعلایی، فهیم الملک، شکوه

بقیه زیر نویس صفحه قبل: زمان سلطنت رضاشاه اختصاص داده است بازها از همکاری نزدیک دکتر متین دقتری وزیر دادگستری وقت یا سرپاس مختاری رئیس شهرداری (که در حقیقت تیموریختیار زمان خود بود) در سرکوب آزادیخواهان و مخالفین رژیم بیست ساله سخن می گوید. نگاه کنید به کتاب: مرگدشت، صفحات ۸۸ و ۹۰- برای آگاهی بیشتر در این زمینه خواننده را به ضمیمه شماره ۴ این کتاب مراجعه می دهیم.
کتاب خاطرات صدراالاشراق، به کوشش محسن صدر، انتشارات وحید، تهران، ۱۳۶۴، صفحه ۲۲۴.

الملک و عباس اسکندری (۲۳۵) سهم نام برد. اما پسوی آینده با کمال وقاحت نامی از آقایان پرنس محمدولی میرزا فرمانفرمایان صدر کانون جوانان دموکرات (وابسته به حزب توده) که مطابق صورت فوق دارای ۱۹۷ سهم از سهام شرکت غاصب نفت بوده است! همچنین در جزو «بانوان عالیقدر» نامی از خانم بتول فرمانفرمایان که دارای ۲۸ سهم بوده است نمی برد! ظاهراً فراموشکاری پسوی آینده از این جهت بوده است که ایشان والده محترمه بانو مریم فیروز که یکی از رهبران کل «حزب پراختخار» است می باشد. بدیهی است در میان خانواده های سهامداران نیز نباید نامی از خانواده فرمانفرما بیاید. باید توضیح دهیم که فرمانفرمایان و لطفی و دیگران هر کدام در رأس یکی از جمعیتهای متعدد همگام حزب توده مانند «هواداران صلح»، «مبارزه با استعمار»، «کانون جوانان دموکرات»، «مستأجرین»، «مبارزه با بیسواد»، «انجمن کمک به دهقانان» (و غیره و غیره) قرار داشتند. مثلاً شریعت زاده و فرمانفرمایان در رأس «جمعیت جوانان دموکرات»، لطفی، پرتو علوی و خدابنده در صدر «جمعیت مبارزه با استعمار»، سرلشکر فیروز، مخبرالسلطنه (قاتل شیخ محمد خیابانی) و ابوالقاسم خان یختیار در «جمعیت هواداران صلح» و سیدحسن آسای، امام جمعه و حسن صدر در رأس «جمعیت حقوقدانان دموکرات» بودند. (به نقل از خاطرات دکتر انورخامه ای، جلد سوم، صفحات ۳۷۶-۳۷۷، به نقل از روزنامه حجتار به تاریخ ۳۱/۴/۲۲. یادآور می شود که روزنامه حجتار ارگان سازمان «رهایی کار و اندیشه» بود که انورخامه ای از بانیان اصلی آن بشمار می رفت. جمعیت مزبور و ارگان آن صمیمانه از نهضت ملی شدن نفت و دکتر مصدق پشتیبانی و کارشکنیها و فتنه انگیزیهای حزب توده را در جریان این نهضت آفشاء و بیرحمانه انتقاد می کردند. برای روشن شدن بیشتر مطلب، توجه خواننده را به چند نکته زیر جلب می کنم:

نکته نخست مربوط به مصطفی فاتح است که نقش او را در رخنه و نفوذ در رهبری حزب و خریداری و تحت نفوذ قرار دادن آنها دیدیم.

نامبرده نه تنها پست کلیدی حساسی در شرکت نفت داشت بلکه بطوریکه مشاهده می شود از سهامداران عمده ایرانی این شرکت نیز بود.

نکته دوم مربوط به عباس اسکندری (دانی ایرج اسکندری) است که نماینده مجلس چهاردهم، عضو یا همکار فراکسیون نمایندگان حزب توده در این مجلس و در عین حال مدیر روزنامه «سیاست» بود که حزب توده از آن مدتی به عنوان لرگان خود استفاده می کرد و به احتمال زیاد، هم او در آغاز واسطه آشنایی و ارتباط و همکاری میان ایرج اسکندری (و از رهگذر او رهبران دیگر حزب) با مصطفی فاتح بوده است. بطوریکه در لیست پیشگفته مشاهده می شود عباس اسکندری، نیز جزو سهامداران ایرانی شرکت نفت است.

نکته سوم مربوط به وجود نام سه تن از افراد خانواده فیروزها (فرمانفرمائیان) در فهرست سهامداران ایرانی شرکت نفت سابق است. این سه تن عبارتند از: محمدرولی میرزا فرمانفرمائیان اصدر «کانون جوانان دموکرات» وابسته به حزب توده، سرلشکر فیروز عضو هیئت مرکزی «جمعیت هواداران صلح» ایضا وابسته به حزب توده و بالاخره و سهمتر از همه خانم بتول فرمانفرمائیان مادر مریم فیروز (همسر کیانوری) است.